

زمینه های قیام عاشورا(۲)

- دقت علی (علیه السلام) در اجرای احکام و حدود الهی
- هدف علی (علیه السلام) ، ارائه الگوی حکومت اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، والصلوة والسلام على سيد الانبياء والمرسلين، ابي القاسم محمد وعلى آله الطيبين الطاهرين المعصومين. اللهم كن لوليک الحجة بن الحسن صلواتک عليه وعلى آباءه في هذه الساعة وفي كل ساعة ولياً وحافظاً وقانداً وناصرأً ودليلاً وعيناً حتى تسكنه أرضك طوعاً وتمتعه فيها طويلاً. السلام عليك يا ابا عبد الله وعلى الارواح التي حلت بفنائك.

فرارسیدن ایام شهادت آقا ابی عبد الله را به پیشگاه مبارک ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - مقام معظم رهبری، مراجع بزرگ تقلید، و همه شیعیان مکتب حسینی تسلیت عرض کرده و از خداوند متعال درخواست می کنیم، در دنیا و آخرت دست ما را از دامان ابی عبد الله کوتاه نفرماید.

در جلسه گذشته سؤالی مطرح شد که ممکن است در ذهن بسیاری از جوانان و نوجوانان وجود داشته باشد، و آن سؤال این بود که، چگونه مردم مسلمان با این که به دین اعتقاد داشتند، نماز خوان بودند، روزه می گرفتند، اهل جهاد بودند، بسیاری از ایشان در جنگ ها شرکت کرده بودند، و حتی بسیاری از آن ها، و یا لاقلاً اکثرشان، سال ها در محضر امیرالمؤمنین (علیه السلام) ، و یا در بعضی از جنگ ها با آن حضرت و در رکاب آن حضرت بودند، با همه این تفصیلات چگونه عده ای حاضر شدند حسین بن علی (علیه السلام) (را با آن شرافت، عزت و محبوبیتی که داشت به این صورت فاجعه آمیز به شهادت برسانند؟ برای این که مسأله تا حدی روشن شود، باید به عقب برگردیم و تاریخ صدر اسلام را مرور کنیم. لذا شب گذشته به وضعیت کشور اسلامی در زمان معاویه، بعد از شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) تا زمان - به اصطلاح - به خلافت رسیدن یزید، اشاره کوتاهی کردم. اجمال مطلب این بود که، معاویه در میان شخصیت های معروف آن عصر از هوش سرشاری

برخوردار بود، به طوری که او را «داهیه العرب» می گفتند، و حتی آن قدر سیاست، هوش، فراست و تدبیر او معروف شده بود که می گفتند علی سیاست معاویه را ندارد، و گرنه می توانست بر او پیروز شود! و کار به دست معاویه نمی افتاد! و شاید در همین رابطه بود که مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) (فرمودند): «لولا كراهية الغدر لَكُنْتُ مِنْ أَدهى النَّاسِ» «به خدا قسم معاویه از من باهوش تر، با تدبیر تر و با سیاست تر نیست، ولی تقوا جلوی من را گرفته و نمی توانم هر کاری را انجام دهم.

دقت علی (علیه السلام) در اجرای احکام و حدود الهی

در این جا نکته ای را به عنوان جمله معترضه عرض کنم؛ ممکن است در اذهان ساده این شبهه مطرح می شود که، اگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) (با معاویه، یا با سایرین، مقداری مماشات کرده بودند، کار به این جا نمی کشید. امروزه برای تضعیف مقام ولایت به طور کلی، و مقام عصمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) (و ائمه اطهار) علیهم السلام (به طور خاص، خیلی می کوشند تا

خدشه هایی در رفتار آن ها وارد کنند، شبهه هایی ایجاد کنند، تا نسل آینده ما آن ایمان عمیق را به عصمت و برتری آن ها در همه شؤون نپذیرند. در این راستا این شبهه را اقا می کنند که شاید یک راه بهتری هم بوده و شاید این بزرگواران در برخی موارد اشتباه کرده اند». شاید «که مطرح شد، فتح باب می شود، آن گاه زیر سؤال بردن همه چیز امکان پذیر می شود. همچنان که الان این گونه کارها را انجام می دهند.

خوب، ممکن است شبهه به این صورت مطرح شود (البته من را به خاطر این که شبهه را ترسیم می کنم معذور بدارید) برای این که شبهه را تبیین کنم ناچارم مقداری توضیح بدهم، انشاء الله بعد از طرح شبهه جواب آن را به روشنی عرض خواهم کرد.

مثلاً در مقام شبهه به این صورت می گویند که زمانی که مردم آمدند و با علی (علیه السلام)، با آن هجوم عجیب و بی سابقه بیعت کردند، که خود امیرالمؤمنین (علیه السلام) (از آن بدین گونه تعریف می فرماید که نزدیک بود حسنین (علیهما السلام) (زیر دست و پا بمانند، در بین مردم کسانی آمدند با حضرت بیعت کردند که شخصیت های برجسته آن روز بودند، به عنوان نمونه طلحه و زبیر آدمهای معمولی نبودند. همان گونه که می دانید، خلیفه دوم شورای شش نفره ای را تعیین کرده

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰.

(صفحه ۷۱)

بود، که بعد از او این هیأت شش نفره از بین خودشان خلیفه را انتخاب کنند. طلحه و زبیر دو نفر از این افراد بودند. این کسانی بودند که خودشان کاندیدای خلافت بودند، و آمدند با علی (علیه السلام) بیعت کردند. کسانی این گونه القاء شبهه می کنند: خوب بود علی (علیه السلام) (این ها را دعوت می کرد و از آن ها دلجوئی به عمل می آورد، هدیه ای به آنان می داد، هنگامی که از او وقت ملاقات می خواستند، فوراً به آن ها وقت می داد، از آنان پذیرایی می کرد، به خاطر این که بیعت کرده بودند با آن ها می نشست و می گفت: برادران عزیزم! خیلی خوش آمدید! من این مقام را از شما دارم. شما بودید که از من حمایت کردید و من به خلافت رسیدم، از شما متشکرم! خوب، چه ایرادی داشت این گونه چرب زبانی کند، بعد هم برای ایشان شامی مهیا می کرد و به ایشان سور می داد. حضرت که می دانست این ها چه خیالی در سر دارند، لااقل احتمال آن را می داد، اگر نگوییم علم امامت داشت و از کارهای آینده آن ها با خبر بود، روحیات ایشان را می شناخت و می دانست چگونه انسان هایی هستند، این احتمال را می داد که اگر با آن ها مامشات نکند، جنگ جمل را به راه می اندازند، حداقل احتمال این مسأله را می داد. خوب بود برای این که چنین نشود، این همه خونریزی و جنگ رخ ندهد، و نیروها از بین نرود - و به جای آن ممکن بود این نیروها برای بازسازی کشور، به کار گرفته شده و پیشرفت اقتصادی حاصل شود - به ایشان می گفت بیاید با یکدیگر همکاری و همفکری کنیم، شما طرحی تهیه کنید، ما هم بررسی می کنیم. یا حتی بخشی از مملکت در اختیار شما باشد و شما آن را اداره کنید، اگر شما ولایت کوفه و بصره را می خواهید، ارزانی شما. اگر شام و مصر را می خواهید، ما مضایقه ای نخواهیم داشت، با هم همکاری می کنیم. به این صورت با آن ها صحبت می کرد، بعد هم بخشی از بیت المال را در اختیار آن ها قرار داده، دست ایشان را باز می گذاشت، این ها اگر کمی از بیت المال سوء استفاده می کردند، بهتر از این بود که مقدار زیادی از بیت المال برای جنگ و خونریزی هزینه شود. این تفکر سیاست مدارانه ای است که آن زمان در میان برخی مردم شایع بود، و این گلایه ها را از علی (علیه السلام) (داشتند. همین افراد بودند که می گفتند: علی سیاست ندارد، و یا این که سیاست معاویه بیش تر است. و همین حرف ها بود که دل علی (علیه السلام) (را می سوزاند، و حتی دوستان خودش را هم نمی توانست قانع کند.

از وضعیت معاویه هم که آگاه بود و می دانست چه عنصر خبیثی است و چه سیاستی دارد،

(صفحه ۷۲)

چگونه مردم را رام کرده و بر گرده آن ها سوار شده است؟ به چه نحوی اموال مسلمان ها و بیت المال را در اختیار گرفته و سخاوتمندانه، صدها هزار و گاهی حتی میلیون ها درهم و دینار به افراد مختلف جود و بخشش می کند؟! اگر علی (علیه السلام) تا حدودی با این گونه شخصیت ها کنار آمده و مماشات می کرد بهتر بود و جنگ ها و خونریزی ها و صرف هزینه های فراوان برای آن ها اتفاق نمی افتاد.

آیا مشابه این القائات را امروزه درباره حضرت امام (قدس سره)، یا درباره مقام معظم رهبری نشنیده اید؟ آیا نشنیده اید که گفته می شود اگر درباره فلان شخص اندکی مدارا می شد کار به این جا نمی کشید؟ هنوز این شبهات درباره سیاست علی (علیه السلام) (هم مطرح است. البته ممکن است در پاسخ این شبهات بگوئیم، حضرت امیر (علیه السلام) (از علم امامت برخوردار بودند و یا خدا به ایشان امر کرده بود که چنین کند، آیا می خواهید از امر خدا تخلف کند؟ در این صورت جوابی تعبدی را مطرح کرده ایم. ما معتقدیم امام (علیه السلام) (معصوم است و خطا نمی کند، مطابق آنچه خدا امر فرموده عمل می کند. وظیفه اش به همان صورت بوده است. این جواب برای ما تا حدودی قانع کننده است. اما این گونه جواب دادن، نوجوان امروزی را که تحت تأثیر این شبهات واقع شده، قانع نمی کند؛ باید جواب روشن تری ارائه کنیم.

در این جا من از هم لباس های خودم این گلایه را دارم که چرا ما آن گونه که باید و شاید در مورد مسائلی از این قبیل که مورد حاجت است، کار نکرده ایم، و جواب مناسبی که همه بتوانند درست بفهمند، درک و قبول کنند، یا تهیه نکرده ایم و یا اگر تهیه کرده ایم، منتشر نکرده و در دسترس جوان هایمان قرار نداده ایم.

باید جواب روشنی به این سؤال بدهیم که چرا علی (علیه السلام) (بر اساس سیاست لبخند و مماشات، و با انعطاف عمل نکرد؟ تا به این حد سخت می گرفت و می گفت من حتی یک روز هم اجازه نمی دهم معاویه حکومت کند. اگر من خلیفه هستم حق ندارند این اقدامات را انجام دهند. همان زمان معاویه طلحه و زبیر را نزد خود می پذیرفت. طلحه و زبیر از افراد معمولی نبودند، بلکه دو نفر از بزرگ ترین شخصیت های عالم اسلام و کاندیدای خلافت بودند. وقتی این دو مهمان علی (علیه السلام) (می شوند، او چراغ را خاموش کرده، چراغ دیگری را روشن می کند. می پرسند چه شد؟ این چراغ با چراغ دیگر چه فرقی داشت؟ علی (علیه السلام) (در جواب می گوید: چراغ اول به بیت المال تعلق داشت و من مشغول رسیدگی به حساب بیت المال بودم، لذا از

(صفحه ۷۳)

چراغ بیت المال استفاده می کردم، در حالی که شما می خواهید در مورد مسائل شخصی و خصوصی حرف بزنید؛ من حق ندارم از چراغی که مربوط به بیت المال است استفاده کنم. طلحه و زبیر با خود گفتند علی (علیه السلام) (حاضر نیست چند دقیقه از چراغ بیت المال استفاده کند، در حالی که ما دو شخصیت بزرگ اسلامی هستیم، و می خواهیم با او در مورد مسائل و مصالح کشور اسلامی صحبت کنیم - البته از دید آن ها این گونه بود - و او نمی پذیرد چند دقیقه از چراغ بیت المال استفاده کنیم، چگونه می توان با او از در دوستی در آمد؟

این افراد در زمان خلیفه پیشین استفاده های زیادی کرده بودند، املاک و ثروتهای فراوانی تصاحب کرده بودند! غلامان و کنیزانی به تملک خود در آورده بودند! و در مورد آن ها داستان هایی نقل شده است؛ و اکنون با این گونه سختگیری های امیر المؤمنین (علیه السلام) (مواجه شده اند.

به نظر شما جواب این سؤال چیست؟ آیا جوابی غیر از این هست که علی (علیه السلام) (معصوم بود و هر کاری که انجام می داد طبق دستور خدا بود؟ ما چه جواب روشنی می توانیم بدهیم که یک جوان را قانع بکند؟

هدف علی (علیه السلام) (، ارائه الگوی حکومت اسلامی

جوابی به نظر من می رسد که آن را عرض می کنم، در مورد آن فکر کنید و اگر کسی به پاسخ مناسب تری رسید، بنویسد و در اختیار من قرار دهد. جوابی که به نظر من می رسد این است که اگر چنین جریانی اتفاق افتاده بود، ما علی (علیه السلام) (را با چه

کیفیتی می‌شناختیم؟ اگر برای ما چنین داستانی را نقل کنند که، شبی جناب طلحه و زبیر، خدمت خلیفه وقت رسیده، درباره مسائل مملکت صحبت کردند، و مثلاً، تصمیم گرفتند حکومت ایالت عراق را به یکی از ایشان و مصر را به دیگری واگذار کنند، اگر در تاریخ چنین آمده بود، من و شما چه تفاوتی بین علی (علیه السلام) با طلحه و زبیر می‌دیدیم؟ چه فرقی بین معاویه و عمرو عاص با علی (علیه السلام) (قاتل می‌شدیم؟ نهایتاً می‌گفتیم چند شخصیت بودند که با یکدیگر نشستند، مشورت کرده و کاری انجام دادند. روزی با شخصی دیگر و امروز با یک شخصی به نام امیرالمومنین (علیه السلام) بیعت کردند. قبلاً خلیفه اول با مشورت اطرافیان خود معاویه را خلیفه و والی شام قرار داد و بعد خلیفه دوم و پس از او هم خلیفه سوم ولایت او را بر شام تأیید کردند. اکنون نیز این ها طلحه و زبیر را به عنوان والی

(صفحه ۷۴)

کوفه و بصره نصب کردند. لازمه چنین عملکردی این بود که امروزه بیش از یک میلیارد مسلمان و صدها میلیون شیعه، تفاوتی بین علی (علیه السلام) با طلحه و زبیر نبینند، بلکه فرقی بین علی (علیه السلام) و معاویه قائل نشوند؛ و این مطلب جدیدی نیست. اگر امروزه ما می‌دانیم که علی (علیه السلام) (مقام دیگری داشته است، و اصلاً در یک مسیر دیگری بوده است، به این دلیل است که علما برای تبیین تفاوت بین علی (علیه السلام) و دیگران، هزار و سیصد سال تلاش کرده و آن را دائماً برای ما نقل کردند، پدر و مادرهای ما از طفولیت این مسائل را به ما تلقین کردند. اما اگر گفته می‌شد زمانی بود که چند نفر نشستند دور هم و حکومت را تقسیم کردند، در این صورت چه تفاوتی بین ایشان می‌دیدیم؟ حداکثر می‌گفتیم علی (علیه السلام) کمی بهتر از آن ها بود. این سخن تازه ای نیست. خود علی (علیه السلام) (از این که او را با معاویه مقایسه می‌کردند، می‌نالد؛ «اللَّهُمَّ أَنْزَلْنِي ثُمَّ أَنْزَلْنِي حَتَّى يُقَالَ عَلِيٌّ وَمُعَاوِيَةٌ».) آن زمان نیز همین اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وآله)، یا کسانی که سال ها در رکاب علی (علیه السلام) (و در محضر علی (علیه السلام) بودند، می‌گفتند: به هر حال معاویه نیز حُسن هایی دارد، جود و بخششی دارد، تدبیری دارد، یک کشور اسلامی را اداره می‌کند. همین افراد زمانی که از علی (علیه السلام) (گله مند می‌شدند، نزد معاویه می‌رفتند. حتی نزدیکان علی (علیه السلام) (هر وقت از علی (علیه السلام) (گله مند می‌شدند و تقاضاهایی داشتند که علی (علیه السلام) (به آن ها پاسخ مثبت نمی‌داد، نزد معاویه می‌رفتند. آن ها این دو را هم سنگ می‌دیدند و معتقد بودند، فقط اندکی عدل و عبادت علی بیش تر است. اگر جریان مذکور اتفاق افتاده بود، من و شما علی (علیه السلام) (را چگونه می‌دیدیم؟ و اگر چنین برداشتی از اسلام و از علی (علیه السلام) (داشتیم، و این رفتار را وظیفه یک خلیفه اسلامی می‌دانستیم، در این صورت برای ما خلافت اسلامی با حکومت های دنیوی و سلطنت های کسری و قیصر چه تفاوتی داشت؟ آن ها نیز همین گونه رفتار می‌کنند، اگر در مقابل خود به معارضی برخورد کنند که نتوانند او را دفع کنند، با او سازش می‌کنند، رو به روی یکدیگر می‌نشینند و به هم لبخند می‌زنند، با یکدیگر از در سازش در می‌آیند، برای این که جنگ و خونریزی نشود و خشونت پیش نیاید. مگر در تمام دنیا چنین نیست؟ در این صورت چه تفاوتی بین حکومت علی (علیه السلام) (با حکومت کلینتون و دیگران وجود داشت؟ اگر ما امروز با حقیقت اسلام آشنا هستیم و مکتب تشیع را داریم، به برکت این گونه رفتار

۱. ابن طاووس، فرحة النوری، ص ۷.

(صفحه ۷۵)

کردن علی (علیه السلام) (است. درست است که علی (علیه السلام) (موفق به شکست دادن و از بین بردن معاویه نشد، اما این فکر و برنامه را به ما رساند که سیاست اسلام این است. اسلام اجازه نمی‌دهد بر سر اصول و مبانی معامله کرد. ممکن است مصالح

شخصی در راه اسلام فدا شود، ممکن است مصالح جزئی فدای مصالح کلی شود، اما مبانی و اصول ابداء، ابداء؛ حتی به اندازه سر سوزنی نباید به آنها خدشه وارد شود.

اگر علی(علیه السلام) این گونه عمل نکرده بود، من و شما از کجا می دانستیم که اسلام هم برای حکومت طراحی دارد و اجازه نمی دهد دموکراسی غربی در کشور اسلامی حاکم بشود؟ از کجا اطلاع داشتیم اسلام می گوید باید احکام خدا اجرا شود؟ وقتی که مردم با علی(علیه السلام) بیعت کردند به او گفتند به همان شیوه خلفای پیشین عمل نما، مگر آن ها مسلمان نبودند؟ مگر خلیفه پیغمبر(صلی الله علیه و آله) نبودند؟ مگر پدر زن پیغمبر(صلی الله علیه و آله) نبودند؟ مگر همه مسلمان ها با آنان بیعت نکرده بودند؟ شما نیز همان گونه که آن ها رفتار کردند عمل کنید.

حضرت علی(علیه السلام) گفت: من چنین شرطی را نمی پذیرم. اگر می خواهید با من بیعت کنید، باید بیعت کنید که من طبق کتاب، سنت و سیره پیامبر(صلی الله علیه و آله) عمل کنم. من به نظر دیگران کار ندارم، در موردی که حکم خدا ثابت است، به نظر شما هم کار ندارم، حتی اگر همه شما نیز مخالفت کنید، آنچه حکم خداوند است اجرا می کنم.

سیاستی این گونه با اصول دموکراسی مطابقت ندارد. اگر علی(علیه السلام) این گونه رفتار نکرده بود، ما امروز نمی توانستیم بگوییم اسلام نظام حکومتی خاصی دارد، مبانی و اصولی دارد که باید اجرا شود. در غیر این صورت، اسلام دینی شناور و تابع سلیقه ها و قرائت های مختلف می شد. قرائتی از خلیفه اول، قرائت دیگری از خلیفه دوم، و قرائت سومی هم از علی(علیه السلام) بود. بین قرائت های مختلف چه تفاوتی است؟ ما چگونه می توانستیم ادعا کنیم قرائت علی(علیه السلام) درست است و قرائت های دیگر، جای اشکال و تأمل دارد؟ بر چه اساسی ممکن بود بگوییم قرائت معصوم(علیه السلام) از اسلام را که همه باید آن را بپذیرند، در اختیار داریم؟ و بر چه مبنایی می توانستیم بگوییم: در مقابل رأی معصوم، فضولی موقوف!

اگر علی(علیه السلام) آن گونه رفتار کرده بود، گفته می شد، مگر ندیدید خلیفه اول به شیوه ای رفتار کرد، خلیفه دوم به شیوه ای و علی(علیه السلام) هم به شیوه ای دیگر؟ او هم یکی مانند دیگران بود. در این صورت بر چه اساسی تشخیص دهیم رأی او بهتر از رأی دیگران بود؟ خلفای قبل به

(صفحه ۷۶)

خاطر مصالح خودشان، و برای این که معاویه مزاحم آن ها نباشد او را به شام فرستادند. علی(علیه السلام) نیز باید همین گونه عمل می کرد. خلیفه سوم نیز رفتار خلیفه دوم را تأیید کرد، اگر علی(علیه السلام) هم می آمد و همین کار را می کرد پس چه تفاوتی بین عملکرد آن ها می بود؟ با چه مبنایی تشخیص دهیم یکی از این رفتارها بر اساس رأی معصوم(علیه السلام) و بقیه مبتنی بر رأی غیر معصوم بوده است؟ چگونه متوجه شویم یک مورد از آن ها صحیح و مابقی آن ها اشتباه بوده است؟ حتی می توان عکس این را ادعا کرد و گفت: اگر بنا بود که ما قضاوت کنیم، و این گونه معیارها را در نظر بگیریم، باید بگوییم که رأی خلفای قبل از علی(علیه السلام) درست تر بود! چون آن ها با تدبیری که اندیشیدند، خونریزی شام و عراق حاصل نشد، مگر نه این که گفته شده: «الصلح خیر». «لذا، از آن جا که اسلام دین رأفت، رحمت، مهربانی، صلح، آشتی، لبخند و سازش است، پس علی(علیه السلام) در این که با اصحاب جمل، نهروان و صفین جنگید، اشتباه کرد! در مدت چهار سال و نه ماه که خلافت او ادامه داشت دائماً در حال جنگ بود، پس قرائت علی(علیه السلام) درست نبود!

اما علی(علیه السلام) نمی خواست فقط برای زمان خودش طرح بدهد، او قصد داشت برای مردم همه زمان ها، تا روز قیامت طرح حکومتی اسلام را معرفی کند. اسلام طرفدار عدالت است، اگر عدالت با صلح و سازش و آرامش حاصل شود، نباید قطره خونی ریخت و نیز نباید کوچک ترین اهانتی به هیچ کس بشود. علی(علیه السلام) همان شخصیتی بود که وقتی شنید یک خلخال از پای دختری یهودی یا زرتشتی کشیدند گفت: «اگر مسلمان از این غصه جان دهد و دق کند سزاوار است». ۱. علی(علیه السلام) حاضر نمی شد یک خلخال از پای یک دختر یهودی کشیده شود، حال آیا چنین کسی می پذیرد بدون دلیل هفتاد هزار نفر

را از دم تیغ بگذرانند؟! اگر من و شما با طرز تفکر امروزی بودیم، درباره علی (علیه السلام) (چه می گفتیم؟ آیا نمی گفتیم علی) علیه السلام (آدمی است خشن، قسی القلب، بی سیاست، و اوصافی از این قبیل؟! دیگر بیش از این جرأت نمی کنم گستاخی کنم. اما علی) علیه السلام (فقط زمان خودش را نمی دید و فقط به فکر حکومت خودش نبود، او باید الگوی حکومت اسلامی را نشان دهد، تا هر کس تا روز قیامت بخواهد حکومت اسلامی برپا کند از او الگو بگیرد.

۱. رک: نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

(صفحه ۷۷)

زمانی که حضرت امام (قدس سره) در پاریس مستقر بودند، خبرنگاران از اطراف دنیا گرد ایشان جمع شدند و پرسیدند: اگر شما پیروز شوید و شاه بود، چگونه حکومتی را بر ایران حاکم خواهید کرد؟ ایشان در جواب فرمودند: «حکومت علی (علیه السلام) . (الگوی ما حکومت علی) علیه السلام (است)». البته بعد از پیروزی نیز خود ایشان فرمودند، با همه زحمت هایی که کشیدیم هنوز فقط بویی از اسلام می آید. اما حکومت ایده آل حکومتی است که علی (علیه السلام) (الگوی آن را نشان داد، و ما به هر مقدار که شرایط اجازه دهد و مردم حمایت کنند، به سمت آن حرکت می کنیم، هدف ما آن حکومت است، می خواهیم آن گونه بشویم. نگفت الگوی ما دموکراسی اروپا و یا آمریکا است. نگفت الگوی ما حکومت خلیفه اول و دوم و یا همه خلفای راشدین است. فرمود الگوی ما حکومت علی (علیه السلام) (است).

علی (علیه السلام) (حکومت اسلامی را نه تنها با بیان بلکه با پنج سال حکومتش و در عمل، تعریف کرده بود. اما معاویه بعد از شهادت علی (علیه السلام) (با استفاده از اهرم ها و زمینه های ضعفی که قبلا عرض کردم و در بین جامعه اسلامی آن روز وجود داشت، سعی کرد این طرز تفکر را منحرف کند، و در جامعه تفکر دیگری را به وجود آورد. تلاش کرد مردم را شستشوی مغزی دهد، و طرح دیگری را مطرح کند. بر همین اساس بود که سیاست های مذکور را به کار گرفت، سران، شخصیت های بزرگ و رؤسای قبایل را با تطمیع اغفال کرد، آن قدر بذل و بخشش کرد، تا همه آنان را خرید. عده زیادی از سایر مردم نیز تابع رؤسای خود بودند، به هر سمتی که رئیس قبیله می رفت آن ها نیز به دنبال او راه می افتادند. دیگران را نیز با ارباب و تهدید منحرف می کرد. معاویه ظرف بیست سال حکومت خود چه کارهایی که نکرد، از طرفی تسمه از گرده مردم کشید! و از طرف دیگر بذل و بخشش هایی که کرد، برای ایجاد رعب و وحشت و انجام ترورها، بیرحمی ها، کشتارها، خونریزی بی حد و حساب و تجاوز به نوامیس، امثال بئر بن اوطاه و سمره بن جندب را می فرستاد تا زهر چشمی از عموم مردم گرفته شود و دیگر کسی جرأت هیچ اقدامی را نداشته باشد. به جز چند نفر که در عالم اسلام به خصوص در عراق و حجاز به عنوان حواریین علی (علیه السلام) (شناخته شده بودند، بقیه مرعوب قدرت و سیاست معاویه بودند. این اشخاص تا حدی نزد مردم محترم بودند. حتی همان کسانی که ضعف هایی از خود نشان می دادند و اهل مادیات بودند، این شخصیت ها را به خاطر مقامات عالی آن ها دوست می داشتند.

۱. صحیفه نور، ج ۲، ص ۴۷.

(صفحه ۷۸)

ما خودمان هم کم و بیش همین گونه هستیم، یعنی گاهی مرتکب گناهانی می‌شویم، اما انسان‌های با تقوا و متدین را دوست داریم. گرچه خودمان گاهی احتیاط در اموال را مراعات نمی‌کنیم، اما اگر به شخص پارسایی که در صرف بیت المال دقت دارد برخورد کنیم، او را دوست می‌داریم. خود ما همت انجام این گونه کارها را نداریم، اما وقتی که خوبان را می‌بینیم، خوشحال می‌شویم.

به هر حال، در آن زمان چند نفر از حواریین (علی) علیه السلام (وجود داشتند، و به همین اسم شناخته می‌شدند، در تاریخ نیز به همین نام معرفی شده‌اند. به جز مالک اشتر که او را برای حکومت مصر فرستادند و کشته شد، و همچنین محمد بن ابی بکر، چند نفر دیگر بودند که، علاوه بر موقعیت‌های اجتماعی، از مقامات معنوی نیز برخوردار بوده، زهد و تقوای فراوانی داشتند، علوم بلایا و منایا داشتند، از غیب‌خبرهایی می‌دادند. بعضی از اصحاب علی) علیه السلام (بودند که از شهادت خود و دیگران خبرها داشتند. در میان این افراد، چهار نفر بیش از دیگران برجسته بودند: حُجر بن عدی، عمرو بن حَمِق خزاعی، رُشید هَجَری و میثم تمار. به هیچ قیمتی ممکن نبود این چهار نفر را تطمیع کرد. هر چه معاویه تلاش کرد تا آن‌ها را با احترام و تمجید و تعریف بفریبد و به صورتی ایشان را رام کند، انعطاف پیدا نمی‌کردند. این بزرگواران پیغمبر اکرم) صلی الله علیه و آله (را می‌شناختند و به علی) علیه السلام (عشق می‌ورزیدند و تمام وجودشان صرف بیان فضائل و مناقب علی) علیه السلام (می‌شد. معاویه در مورد این افراد درمانده شد؛ لذا، تصمیم گرفت آن‌ها را بکشد. حجر بن عدی را، از یک طرف، عمرو بن حمق خزاعی را نیز از طرف دیگر. سر عمرو بن حمق را برید و برای همسرش فرستاد، آن بانوی بزرگوار نیز در پاسخ پیغامی برای معاویه فرستاد. این پیغام به حدی او را برافروخته کرد، که دستور داد آن خانم را از کشور اسلامی بیرون کنند. یک روز عمرو بن حمق خدمت امیرالمؤمنین) علیه السلام (رسید و عرض کرد: مولای من! من به خاطر این که شما رئیس هستید و از پست و مقامات دنیوی و امکانات برخوردار هستید، نزد شما نیامده‌ام؛ من به این دلیل که خداوند اطاعت شما را بر ما واجب کرده، و حق بزرگی و سروری بر ما را برای شما قرار داده، در محضر شما هستم. علی جان! اگر به من دستور دهید که تمام کوه‌ها را جا به جا کنم و من چنین قدرتی داشته باشم، و امر کنید آب تمام دریاها را بکشم و من از عهده چنین کاری برآیم، و اگر به من بفرمایید تمام عمرم شمشیر به دست با دشمنان تو بچنگم، هنوز نتوانسته‌ام حق تو را ادا کنم، حق تو بر من از این

(صفحه ۷۹)

عظیم تر است. امیرالمؤمنین) علیه السلام (خوشحال شده، برای او دعا کرد و فرمود: «ای کاش صد نفر مانند تو در میان مسلمان‌ها وجود داشت!» فقط تعداد معدودی همانند این گل‌ها و با چنین درجه‌ای از ایمان بودند. معاویه این دو بزرگوار، یعنی حجر بن عدی و عمرو بن حمق را در کمال بی‌رحمی، با تمام عواقبی که برای او داشت، به قتل رساند. کشتن این افراد برای او گران تمام می‌شد، او نمی‌خواست در بین مسلمان‌ها بدنام شود، ولی چاره دیگری ندید. هنگامی که دید آن‌ها به هیچ قیمتی تسلیم نمی‌شوند و نمی‌توان ایشان را ساکت و آرام کرد، و ممکن نیست آن‌ها را تطمیع کند، دستور قتل آنان را داد. دو نفر دیگر از حواریون علی) علیه السلام (یعنی رشید هَجَری و میثم تمار باقی مانده بودند.

هنگامی که معاویه در شام از دنیا رفت میثم تمار به دوستانش خبر داد و گفت: طوفانی برپا شده و من احساس می‌کنم معاویه در شام از دنیا رفت؛ افرادی که میثم را می‌شناختند، متوجه بودند که او سنسجیده سخن نمی‌گوید. بعد از چندی عید الله بن زیاد حاکم کوفه شد و داستان معروفی که در مورد ماجرای میثم شنیده‌اید واقع شد؛ میثم به کار خود مشغول بود، فضائل علی) علیه السلام (را می‌گفت و مردم را به پیروی از خاندان پیامبر) صلی الله علیه و آله (دعوت می‌کرد. عید الله هر چه تلاش کرد میثم را آرام کند، موفق نشد. در ایامی که چند روز به ورود حسین بن علی) علیه السلام (به عراق مانده بود، همان زمانی که مسلم در کوفه بود و عید الله بن زیاد در صدد کشتن او بود، نقل شده روزی میثم سوار اسبی، و حبیب بن مظاهر هم سوار اسبی دیگر بود؛ این دو به همدیگر رسیدند، به حدی که به هم نزدیک شدند که گردن اسب‌ها با هم تماس گرفت، هنگامی که کاملاً به هم نزدیک شدند، در گوشی

با یکدیگر صحبت و شوخی می کردند - شوخی های آن ها هم از این قبیل بود - میثم به حبیب بن مظاهر گفت: من مرد سرخ مویی که دو گیسو از دو طرف سر او آویزان است سراغ دارم، که چند صباحی دیگر برای یاری پسر پیامبر خود کشته می شود. منظور او حبیب بود و به خود او خبر می داد. حبیب هم گفت: من هم مرد اصلی را می شناسم که موهای جلوی سرش ریخته و شکمش مقداری برآمده، او را بر چوبی از نخله خرما به دار زده، روز بعد لجامی به دهانش می زنند تا دیگر نتواند سخن بگوید، و بعد زبانش را بریده پس از آن در روز سوم نیزه ای به شکمش می زنند. این دو بزرگوار با هم صحبت می کردند، یکی خبر از آینده دیگری و او خبر از آینده اولی می داد. شوخی های آن ها نیز همین

۱. رک: بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۳۹۹، باب ۱۱، روایت ۳۷۱.

(صفحه ۸۰)

گونه بود. یکی از دوستان ایشان گفته هایشان را شنید و نزد رشید هجری رفته، و گفت: من امروز چنین ماجرای را دیدم، میثم این گونه در مورد حبیب بن مظاهر می گفت که مرد سرخ مویی را می شناسم که دو گیسو از دو طرف سر او آویزان است و قرار است به زودی در راه حمایت از پسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) به شهادت برسد. رشید گفت: خداوند میثم را رحمت کند، یک کلمه را نگفت، و آن کلمه این است که بعد سر او را برای حاکم می فرستند و صد درهم بر جایزه کسی که سر او را می آورد، افزوده می شود ۱.

علی (علیه السلام) (چنین افرادی تربیت کرده بود. سرانجام عبید الله بن زیاد، میثم تمار و رشید را به شهادت رساند. چرا؟ چون این دو نفر حاضر نبودند تسلیم شوند.

اجازه بدهید به عنوان جمله معترضه مطلبی را عرض کنم، باز هم از هم لباس های خودمان گلایه کنم. مورخان و محدثان از میثم تمار نقل کرده اند و شاید روایات متعددی در این زمینه داشته باشیم که، امیرالمؤمنین (علیه السلام) (به میثم فرمود: چگونه است حال تو آن هنگامی که تو را بر چوبه ای از نخل به دار بیاویزند، زبان تو را ببرند و بعد نیزه به شکم تو بزنند؟ میثم از حضرت (علیه السلام) (سؤال کرد که آیا در آن حال من مسلمان هستم؟ حضرت (علیه السلام) (فرمود: آری. میثم جواب داد: خوشحال می شوم. علی (علیه السلام) (باز فرمود: پس بدان که تو را به تبری جستن از من دعوت می کنند، تا بگویی من از علی (علیه السلام) (بیزار هستم. آیا این کار را خواهی کرد؟ فرمود: به خدا قسم تا زمانی که نفس داشته باشم این کار را نخواهم کرد. پس علی (علیه السلام) (به او این گونه بشارت داد که بدان در بهشت با من خواهی بود ۲.

گلایه ای که قصد داشتیم از دوستان هم لباسی خودم بکنم این است که ما در مسائل مربوط به «امر به معروف و نهی از منکر» مطلب را می رسانیم به جایی که اگر ضرر جانی در کار باشد، تکلیف ساقط است. اما آیا میثم نمی دانست اگر جانش در خطر باشد، حفظ جان واجب است و باید تقیه کرد؟ مگر نه این که گفته می شود حفظ جان واجب است؟ این سؤال در مورد حجر بن عدی، رشید هجری، عمرو بن حمق و بعدها در مورد سعید بن جبیر و بسیاری از بزرگان اصحاب نیز صادق است. حجاج بن یوسف، سعید بن جبیر را احضار کرده، به او گفت: «بگو از علی (علیه السلام) (بیزار هستم» جواب داد: «حاشا و کلا». «زبانش را بریدند و بعد او را به شهادت

۱. رک: همان، ج ۴۵، ص ۹۲، باب ۳۷، روایت ۳۳.

۲. رک: همان، ج ۴۲، ص ۱۳۰، باب ۱۲۲، روایت ۱۳؛ ج ۷۵، ص ۴۳۳، باب ۱۷، روایت ۹۵.

رساندند، ولی دست از ولایت برداشت. دست‌ها و پاهای رُشید هجری را بریدند، گفته بود که من از مولای خود علی (علیه السلام) شنیدم که دست و پایم را قطع می‌کنند و بعد زبانه را نیز می‌برند. عیب‌الله بن زیاد گفت: برای این که حرف علی (علیه السلام) (دروغ بشود، این کار را نمی‌کنم. بعد از این که دست و پای رشید را بریدند، او عاشقانه آغاز به بیان فضایل علی (علیه السلام) (کرد؛ عیب‌الله به خیال خودش مجبور شد زبان رشید را ببرد، لذا حجّامی را فرستاد تا زبان رشید را ببرد، ابتدا قصد نداشت این کار انجام شود، بلکه می‌خواست خبر علی (علیه السلام) (دروغ در بیاید، ولی بر خلاف میل او این خبر درست واقع شد^۱.

گلایه از دوستان هم لباس خودم این است که، ما باید در مورد این مسائل بیش تر کار کنیم، تا بتوانیم بگویم در چه مواردی و چه زمانی به خاطر تقیه تبری از امام معصوم (علیه السلام) (جائز است؟ ارتکاب کدام یک از محرمات و در چه مواردی به واسطه تقیه جایز است؟ آیا مواردی هست که تقیه نتواند جلوی انجام تکلیف را بگیرد یا نه؟ اگر هست در چه مواردی است؟ و سرانجام، بزرگانی که در نهایت مرتبه تقوا و تالی تلو مقام عصمت بودند و علم بلایا و منایا داشتند بر اساس چه دلیلی حاضر نشدند از علی (علیه السلام) (تبری بجویند تا جان خودشان را حفظ کنند؟ مگر نه این که اگر این بزرگواران زنده می‌ماندند، می‌توانستند زمان بیش تری را برای تعلیم معارف به مردم صرف کنند؟ و مگر نه این که با کشته شدن امکان انجام وظیفه تعلیم از ایشان سلب می‌شد؟ مناسب بود حداقل تقیه می‌کردند؛ چرا این بزرگان تقیه نکردند؟ دلیل شرعی آن‌ها چه بود؟ آیا از مسئله تقیه اطلاع نداشتند؟ چرا علی (علیه السلام) (هنگامی که از آینده آن‌ها خبر می‌داد، به ایشان نفرمود وقتی که شما را وادار به تبری از ما کردند، این کار را انجام دهید! تا جان شما محفوظ باشد. متأسفانه، ما در مورد این مسائل کم تر کار کرده ایم. کسی که شاید بهترین کار را در این زمینه انجام داد، حضرت امام (قدس سره) (بود. اولین فتوای صریح ایشان این بود که تقیه در مورد امور مهم حرام است، و لو بلغ ما بلغ^۲. دیگران چنین فتوایی را نمی‌دادند، چون تحقیق نکرده بودند، و جرأت نمی‌کردند که چنین فتوایی بدهند، چون در این زمینه کم کار شده بود. تنها امام (قدس سره) (چنین شهادتی داشت، هم تحقیق کرده بود و هم این شهادت را داشت که علناً بگوید: ولو جان شما در خطر باشد، حتی اگر صدها و هزاران نفر کشته شوند،

۱. ر.ک: همان، ج ۷۵، ص ۴۳۳، باب ۱۷، روایت ۹۵.

۲. ر.ک: صحیفه نور، ج ۱، ص ۳۹؛ ج ۷، ص ۳۶.

باید نظام اسلامی برقرار باشد. باید کسانی که در صدد از بین بردن اسلام، عقاید اسلام و ارزش‌های اسلامی هستند، از بین بروند و تقیه در این مسأله حرام است، و لو بلغ ما بلغ. این گفتار امام‌رحمة الله علیه بود، اما ما شاگردهای ایشان، البته اگر این لیاقت را داشته باشیم که خود را شاگرد امام (قدس سره) (بدانیم، ما کوتاهی کردیم و راه او را درست دنبال نکردیم. باید مبانی فقهی این مسأله را درست تبیین کنیم، تا مشخص شود در چه مواردی تقیه جایز و در چه مواردی واجب است. آیا مواردی هست که تقیه جایز ولی ترک آن ارجح باشد؟ کم و بیش این سؤال‌ها مطرح شده است، ولی عرض بنده این است که تحقیقاتی از این قبیل گسترش پیدا کند و این معارف در دسترس همه مردم قرار گیرد. مگر این‌ها احکام دین نیست؟ و مگر در این زمان ما به این احکام محتاج نیستیم؟ آیا اطمینان داریم دیگر به این احکام احتیاج نخواهیم داشت؟ اگر ما این احکام را درست تبیین نکنیم، شیاطین تساهل و تسامح را مطرح می‌کنند و آن را به پای اسلام می‌گذارند؛ و با این کار خود، غیرت را از مسلمان‌ها می‌گیرند، و این شک و شبهه را در مسلمانها ایجاد می‌کنند که چون اسم نظام، نظام اسلامی است، پس باید تسلیم همه چیز آن بود.

هنگامی که علی(علیه السلام) در رأس حکومت بود، اگر والی او خطا می کرد، مردم نزد حضرت امیر(علیه السلام) می آمدند و اعتراض می کردند. احتمالاً این ماجرا را شنیده اید که روزی علی (علیه السلام) مشغول نماز بود، اقامه نماز را گفته بود و می خواست تکبیر بگوید؛ در همین حال، زنی که از راه دوری آمده بود گفت: یا علی! من با شما کاری دارم. حضرت تکبیر نماز را نگفت، و فرمود: بگو چه کار داری؟ گفت: والی ای که برای شهر ما فرستادی به ما ظلم می کند. اشک از چشمان علی (علیه السلام) جاری شد. همان لحظه گفت: خدایا تو می دانی من راضی نبودم به این مردم ظلم کند؛ و امر کرد قلم و کاغذ آوردند و حکم عزل آن والی را نوشت^۱. آن مردم نگفتند چون حکومت علی(علیه السلام) (حکومت اسلامی است، پس باید همه جزئیات آن را پذیرفت. همچنان که چه کسی گفته مسؤلی که رسماً بر علیه اسلام کار می کند، مسؤلی که شخص رهبر در مورد او فرمود: یک کار به نفع اسلام نکرده، و بعضی از اقداماتی که انجام می دهد صد در صد ضد اسلام است، و من این فرمایش مقام معظم رهبری را به گوش خودم از زبان مبارک ایشان شنیدم، آن وقت به ما می گویند چون حکومت اسلامی است، اعتراض نکنید! چه کسی این گونه گفته است؟ پس

۱. بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۱۹، باب ۱۰۷، روایت ۲۷.

(صفحه ۸۳)

امر به معروف و نهی از منکر برای چیست؟ چرا وقتی می بینیم دارند با اسلام بازی می کنند، باید خفه شویم؟ خوب، ادعا می کنند ما تابع افکار مردم هستیم؛ بر فرض که این مبنا درست باشد - که نیست - مگر این ها مردم نیستند؟ چگونه چهار جوان بی بند و بار این حق را دارند وسط خیابان، دختر و پسر با هم برقصند و یکدیگر را ببوسند، ولی این مردم حق ندارند بگویند ما با این افراد مخالفیم؟ در این صورت خلاف امنیت می شود؟ مگر وظیفه مسؤلین کشور جمهوری اسلامی این نیست که از قانون اساسی دفاع کنند؟ مگر این اصل که مطبوعات حق ندارند بر خلاف مبانی اسلام و اخلاق عمومی چیزی بنویسند در قانون نیامده است؟^۱ آیا طی این چند سال در مطبوعات ما مطلبی بر خلاف مبانی اسلام نوشته نشده است؟ آن کسی که قسم خورده است از قانون حمایت کند، چرا حرفی نمی زند؟ آیا صرفاً به این بهانه که قانون به مطبوعات آزادی داده است می توان بسنده کرد؟ آیا قانون به مطبوعات آزادی مطلق داده است؟ در همین قانون قید شده است که مطبوعات حق ندارند بر خلاف مبانی اسلامی و اخلاق عمومی مطلبی بنویسند. در غیر این صورت باید تحت پیگرد قرار گیرند. قانون مصوب شورای انقلاب فرهنگی وزیر ارشاد را به عنوان مسؤل تمام فعالیت های فرهنگی و مطبوعاتی معرفی می کند،^۲ پس چرا بر این گونه فعالیت ها نظارت نمی کنند؟ ای کاش فقط نظارت نمی کردند، چرا چراغ سبز به مطبوعات منحرف نشان می دهند؟ چرا امکانات و تسهیلات در اختیار آن ها قرار می دهند؟ آیا برای این که صریحاً به مقدسات اسلام، و به شخصیت سیدالشهداء(علیه السلام) جسارت کنند؟ این حکومت اسلامی است؟ صرف این که رهبر ما، نور چشم ما - که جان ما فدای او باد - ولی فقیه است، این موجب نمی شود همه مسائل اصلاح شود، و همه اقدامات مورد تأیید باشد. در هر موردی تخلف شد، باید اعتراض کرد. به محض این که مسأله ای بر خلاف فکر جناح حاکم و به اصطلاح اصلاح طلب باشد - البته باید گفت چگونه اصلاح طلب هستند؟ مگر با اسم عوض کردن «افساد» می شود «اصلاح»؟^۳ «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ. أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ»^۴ - اگر موضوعی با مذاق آن ها سازگار نباشد، بلافاصله

۱. رک: قانون مطبوعات، فصل ۴، ماده ۶.

تعداد اندکی لات و لا مذهب مست راه می‌افتند، تظاهرات می‌کنند، و هیچ کس جلوی شان را نمی‌گیرد. ادعا می‌کنند ما تابع خواست مردم، و خواست جوان‌ها هستیم؛ مگر این‌ها که در این مجالس حاضر می‌شوند نیستند؟ هشتاد درصد مردمی که در این قبیل مجالس شرکت می‌کنند، جوان‌ها هستند. همه شعار بدهیم که ما از جوان‌ها حمایت می‌کنیم! چه اقدامی برای این جوانان می‌کنید؟ این جوان‌ها دین می‌خواهند، حسین (علیه السلام) می‌خواهند. آن مدعیان اصلاحات، مدعیان طرفداری از قانون اساسی، مدعیان دموکراسی غربی، اگر راست می‌گویند و صداقت دارند، ببینند این مردم چه می‌خواهند، مطابق آن عمل کنند. مگر ادعا نمی‌کنند بر اساس خواست مردم عمل می‌کنند؟ مگر این‌ها مردم نیستند؟ آیا فقط چند جوان که تحت تأثیر تبلیغات آمریکا واقع شده، و فیلم‌های مبتذل ویدئویی اخلاق آن‌ها را فاسد کرده، مردم هستند؟ فقط باید به آن‌ها لبخند زد، و بوسه حواله داد؟ این‌ها جوان نیستند؟ این‌ها مردم نیستند؟ بر اساس قانون اساسی نباید به مشکلات این‌ها رسیدگی کرد و به خواسته این‌ها جواب داد؟ آیا قانون نمی‌گوید باید از مفسد و تعدی به احکام اسلام و ارزش‌های اسلامی جلوگیری کرد؟ اگر صداقت دارید، پس چرا رسیدگی نمی‌کنید؟ چرا فقط طرف مقابل را می‌بینید؟ کمی هم به سخن این جوان‌ها را بشنوید.

من این‌جا نبودم، ولی شنیدم که چندی پیش، مردم اعتراض شدیدی نسبت به محتوای بعضی روزنامه‌ها داشتند و تحصن عجیبی کردند، حضرت آیت الله مشکینی، حضرت آیت الله جوادی، حضرت آیت الله نوری و بعضی دیگر از بزرگان تشریف آوردند، و از این تحصن مردم حمایت کردند. مسؤولان بعد از گذشتن چند ماه از این تحصن چه اقدامی انجام دادند؟ آیا مراجع تقلید جزو مردم نیستند؟ آیا نباید به حرف آن‌ها توجه کرد؟ سرانجام هم بگویند تحصن تان غیر قانونی است! بعضی استاندارها در مورد تظاهرات روز ۲۳ تیرماه در حمایت از رهبری هم گفتند این راهپیمایی غیر قانونی است! اما بر اساس کدام قانون؟ ده نفر از استانداران اجازه برگزاری این تظاهرات را ندادند، ۱ مگر مردم به حرف آن‌ها توجه کردند؟ مردم دین دارند، و اگر احساس کنند دینشان در خطر است، به این‌گونه مسائل توجه نمی‌کنند، و نباید هم توجه کنند.

البته اگر مقام معظم رهبری امری فرمودند، بر روی چشم. اطاعت امر ایشان، مثل اطاعت

امر امام (قدس سره) است. و اگر نهی فرمودند، نهی ایشان نیز بر سر چشم؛ اما مگر ایشان فرمودند که شما حرف تان را نگویند، اعتراض نکنید، انتقاد نکنید؟ اگر مردم ما، آرام و بی‌سر و صدا در مقابل این هجمه عظیم فرهنگی انتقاد قانونی می‌کردند، وضعیت فرهنگی کشور این‌گونه نمی‌شد. اما متأسفانه، ابتدا ما را اغفال و تخدیر کرده، به ما این‌گونه القا کردند که چون نظام ما اسلامی است، باید در همه موارد اطاعت کنید. این مغالطه است! صرف این‌که این نظام اسلامی است، اطاعت از هر مسؤولی واجب نمی‌باشد، و اعتراض به هر مسؤولی حرام نیست. اگر از کسی تخلفی دیده شد، باید اعتراض کرد، باید فریاد سر داد، باید به دنیا فهماند که ما نیز بخشی از مردم این کشور هستیم. رادیو و تلویزیون‌های خارجی با مسائل ایران چنان برخورد می‌کنند که گویا در ایران مردمی غیر از تعداد اندکی بی‌بند و بار غریزه فراری از اسلام، وجود ندارد.

باید نشان دهیم که ما مردم هستیم، و آن‌ها غده‌های سرطانی و آفت زده هستند. آن کسانی که انقلاب کردند و بار این انقلاب را به دوش کشیدند، این مردم هستند. کسانی که زیر پرچم حسین (علیه السلام) انقلاب کردند و برای احیای احکام اسلام کشته

دادند، حال چگونه ممکن است، مشاهده کنند احکام اسلام به بدترین وجهی بازیچه شده و آرام بنشینند؟ آیا این دین است؟ این خدا است؟ این راه امام حسین(علیه السلام) (است؟ آیا قانون اساسی ما چنین گفته، یا مراجع ما این گونه گفته اند؟ کدام دین چنین مطالبی را گفته است؟ کدام دموکراسی این گونه می گوید؟ شما که انجیل تان حقوق بشر و قرآن تان قانون اساسی است، بسیار خوب، به همین قانون اساسی و به همین دموکراسی غربی عمل کنید. بیش از نود درصد مردم ایران واقعاً اجرای احکام اسلام را می خواهند؛ خودتان را فریب ندهید، به خدا قسم! سکوت این مردم از نجابت آن ها و این تصور که مقام معظم رهبری نسبت به اعتراض رضایت ندارند، ناشی می شود.

در یکی از شهرهای خراسان، بعد از سخنرانی من، خانمی فرهنگی با اصرار نزد من آمد، و گفت پیامی دارم که می خواهم به مقام معظم رهبری برسانی، گفتم انشاء الله در صورت امکان این کار را خواهم کرد. گفت: به آقا بگو، به خدا قسم! اگر به احترام شما نبود، ما زن ها کفن می پوشیدیم و فلان و فلان را به جای خودشان می نشانیدیم. تنها به احترام شما و این احتمال که ممکن است شما راضی نباشید اقدامی نمی کنیم. مردم ما به احترام رهبری و به احترام حفظ امنیت و آرامش سکوت کرده اند؛ و گرنه، مگر این مردم به این که اسلام در این کشور بمیرد رضایت می دهند؟ توصیه بنده به شما عزیزان این است، با روش قانونی و منطقی، اعتراض

(صفحه ۸۶)

خود را به گوش مسؤولان برسانید، با صدای رسا بگویید ما چنین مطالبی را نمی خواهیم. این کار که جنایت، آشوب و ترور نیست. آیا صرف مخالف بودن با رفتاری خاص، یا سیاسی خاص، و یا فلان مسؤول یا رفتار او تروریسم و خشونت طلبی است؟ اگر چنین باشد، رفتار علی(علیه السلام) (را و یا حتی عملکرد شخص پیامبر(صلی الله علیه و آله) (را چگونه توجیه می کنید؟ نقل شده، طی ده سال بعد از هجرت پیامبر(صلی الله علیه و آله) (هفتاد غزوه توسط ایشان واقع شد، و نیز علی (علیه السلام) (ظرف حکومتی کم تر از پنج سال، سه جنگ بزرگ با صد هزار کشته مسلمان انجام داد؛ چگونه این موارد را توجیه می کنید؟ زمانی که منطق تساهل و تسامح بر جامعه حاکم شد، به ذهن جوان های ما این گونه خطور می کند و بعد نامردها و بی دین ها صریحاً می گویند خمینی باید به موزه تاریخ سپرده شود، اسلام دیگر رفت، این مشکل اسلام است که نمی تواند با دموکراسی بسازد^۱.

۱. ا.ک: **کیهان**، ۲۴/۲/۱۳۷۹، گزارش مصاحبه اکبر گنجی با نشریه آلمانی تاکس اشپیگل.